

نفت سفید، روستایی محصور در شعله‌ها



کسی از دور پیدا می‌شود، هیبتی محو و لرزان. زن از پشت آتش، پریه‌ب مردی را می‌بیند. لب‌هایش به جنبشی خفیف باز می‌شود: «ای روڈم...» مرد نزدیک می‌شود. نه، اشتباه کرده، پسرش نیست، باد، هُرم آتش را انگار توی جانش پخش می‌کند. می‌سوزد. دهانش خشک می‌شود، خشک‌تر. «نفت سفید» حالا برای زن فقط بوی دود می‌دهد. بوی تن پسرها را خیلی وقت است نشنیده. رفته‌اند دنبال کار و بارشان. دوباره زیر لب زمزمه می‌کند: «ای روڈم... ای...» در هر خانه شعله‌ای هست و جای خالی رفته‌ای. روزی نفت سفید چه پرو و بیایی داشت. ۳۶ هزار نفر کجا و این ۴۰۰، ۳۰۰ نفر باقی مانده کجا که محصور مانده‌اند میان چاه‌های نفت سفید.

نفت سفید ۷۰ سال پیش مثل یک گل آتش میان مسجدسلیمان و هفتکل از خاک در آمد؛ انگار که شعله‌ای مقدس یا نوری جاودانی از دل معبدی اسرارآمیز. نفت سفیدی‌ها اما چیزی برای پنهان کردن ندارند؛ اصلاً خاصیت آتش است که همه چیز را عیان می‌کند، حتی توی «بنگله»‌های به هم پیوسته که هر کدام اگر زبان باز کنند، چه قصه‌ها دارند از مردمانی که روزی در آنها شب‌های روشن را گذرانده‌اند و روزهای پر عطش. بنگله‌ها یا همان خانه‌های به هم پیوسته نفت سفید را هندی‌ها ساختند، ۷۰ سال پیش از این. شاید آن وقت که انگلیسی‌ها دستور ساخت خانه‌ها را بهشان دادند، مردان آفتاب سوخته زیر لب آوازهای غریب آن معبد‌های دور سرزمین خودشان را زمزمه کرده باشند که نفت سفید این طور همیشه بوی غریب می‌دهد. انگلیسی‌ها چشم‌شان به میدان نفتی تازه کشف شده بود و شاید اصلاً به ذهنشان هم نمی‌رسید که خانه‌های کارگری روزی وطن دور از خانه ماندگانی شود که به حکم اجبار به سکونت در این روستای دست ساز پناهنده شدند. لوله‌های سخت فلزی، مثل نگهبانانی مقابل بنگله‌ها ایستاده‌اند و از سرشان آتش بلند می‌شود؛ آتشی که مهاجران روزهای جنگ را به دل این معبد دور کشاند. اولین شعله جنگ که برخاست، کسانی

آدین حقیقی
عکاس ایران
مریم طالبی
گزارش نویسن

